

رضا پارسامقدم، پژوهشگر بنیاد ایرانشناسی:

شاهنامه مانیفست

روایت هویت ایرانیان است

رضا پارسامقدم، استاد دانشگاه و پژوهشگر بنیاد ایرانشناسی، در نشست تخصصی علمی «جامعه‌شناسی تاریخی هویت فرهنگی ایرانیان با تأکید بر دوگانه ایران/اسلام» ذیل سلسله نشست‌های تخصصی اندیشکده مطالعات ایران پژوهشکده شهید صدر که به بازخوانی استراتژی‌های کلان جمهوری اسلامی در نسبت با جنگ دوازده‌روزه اختصاص دارد به ارائه صورت‌بندی از گفتمان‌های موجود درباره علت آنچه عقب‌ماندگی ایران خوانده می‌شود پرداخت که بزنگاه تاریخی آن نبرد قادسیه و حمله اعراب بود و شکل‌گیری دو روایت تعاملی و تقابلی رانزد نویسندگان و اندیشمندان ایرانی رقم زد. پارسامقدم میراث ترکیبی هویت ایرانی و هویت اسلامی را ویژگی منحصر به فرد تمدن ایرانی می‌داند که تجلی عینی آن در جنگ دوازده‌روزه اخیر و ایران متحد بود که تفاوت سلیقه و اختلاف‌ها را کمرنگ کرد.

■ ■ ■

مفهوم هویت در مواجهه با جنگ دوازده روزه بسامد قابل توجهی به خود گرفت و با توجه به اظهارنظر هایی که پیرامون عامل انسجام و همبستگی مردم در مواجهه با جنگ بود، یکی از بحث‌های چالشی پساا جنگ شد. عمده صورت‌بندی‌ها از هویت در ایران از سوی اندیشمندان پیرامون دو تلقیق میان اسلام و ایران است. همچنان شاهد یک دوگانه باصالت نیستیم. در اینکه همواره به واسطه تجربه طولانی زیسته ما در فرهنگ دینی و فرهنگ اسلامی توانستیم مرز روشنی در این صورت‌بندی‌های نظری میان عنصر اسلام و ایران ببینیم.

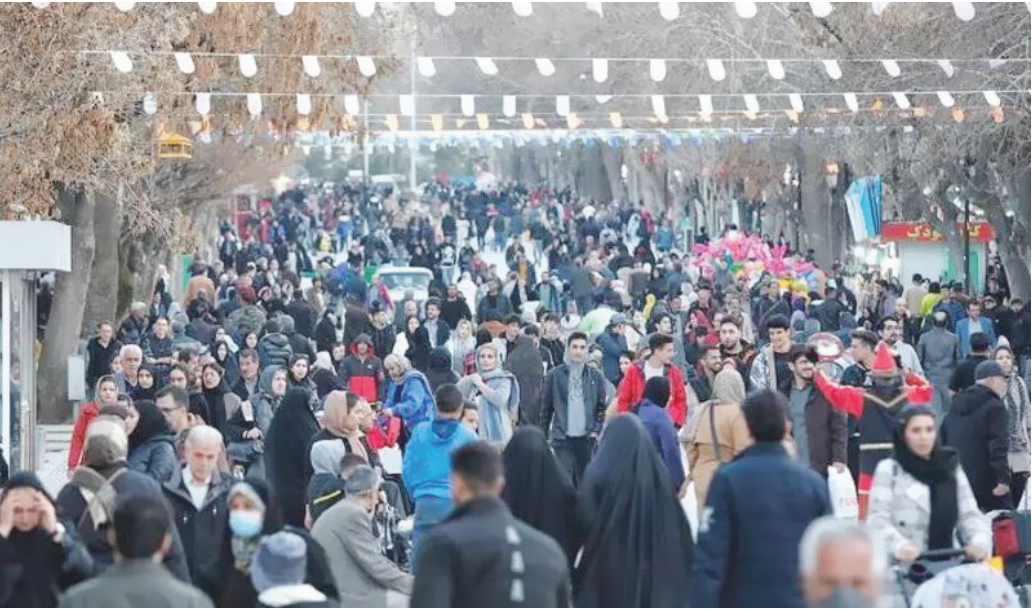
گفتمان عقب‌ماندگی در ایران وضعیتی است که جنبه سلبی داشته است و همه می‌پرسمند خوب بالاخره چه شد؟ ایرانی‌ها عقب‌مانده هستند یا نه و همه این بحث‌ها به توسعه و توسعه‌یافتگی وصل می‌شود. ما در این فاز سلبی و منفی گیر افتاده‌ایم. این عقب‌ماندگی یک فاز مثبت و ایجابی هم دارد که من اسمم آن را تمدن ایرانی گذاشتم‌ام. ما با عبور از عقب‌ماندگی ایران باید به این برسیم که این تمدن ایرانی چگونه است، مادر بازانندیشی تمدن ایرانی باید از این گفتمان سلبی و منفی عبور کنیم نه شعارآمیز، بلکه با پژوهش هایی که صورت گرفته باید به این دست یافت. حتی از جهت تئوریک هم باید از گفتمان عقب‌ماندگی گذر کرد و بر اساس داشته‌های واقعی فرهنگی و تاریخی ایران‌زمین این امر باید صورت گیرد. یعنی این ایران بزرگ به گفته دکتر اندوشن فارغ از مرزهای جغرافیایی است و این گستره ایران بزرگ از مرزها فراتر می‌رود. احمد کریمی حکاک در کتاب «طلیعه تجدد در شعر فارسی» تأکید می‌کند که این ایران محدود به مرزهای جغرافیایی نیست و زبان فارسی در افغانستان، تاجیکستان و کشورهای گوناگون بوده است و این زبان فارسی اساساً جهانی است. این فاز فکری سلبی گفتمان عقب‌ماندگی و فاز فکری ایجابی آن تمدن ایرانی است. بحث من جامعه‌شناسی تاریخی هویت فرهنگی ایرانیان با تأکید بر دوگانه ایرانیّت و اسلامیت است که از تمدن ایرانی برخاسته است و از فاز ایجابی ماجرا وارد بحث می‌شوم.

هویت فرهنگی ایرانیان پس از حمله اعراب

بعثی در این دهه‌های اخیر مطرح بوده مبنی بر این‌که اعراب به ایران حمله کردند و به دنبال نبرد قادسیه، فروپاشی ساسانیان رخ داد. میان ایرانیان، استادان دانشگاه، دانشجوویان و عامه مردم رایج است که از زمان حمله اعراب به ایران، همه بدبختی‌های ما شروع شد و زوال ساسانیان آغازی بر انحطاط و عقب‌ماندگی جامعه ایرانی شد. اما واقعا هویت فرهنگی ایرانیان چه سرنوشتی بعد از فروپاشی ساسانیان پیدا کرد؟ بحث هویت ایرانی یک مسئله مربوط به دوران متأخر است و خیلی مسبوق به سابقه نیست و به دوران هخامنشیان یا ساسانیان هم برنمی‌گردد کسه بگوییم در آن دوره هم مثلاً آن‌ها به چیزی تحت عنوان هویت ایرانی معتقد بوده‌اند یا این هویت مسئله آن‌ها بوده است. نه؛ احمد اشرف و دیگران هم می‌گویند هویت ایرانی محصول دوران متأخر است؛ روایت‌هایی که در دوران معاصر از ماجرای زوال ساسانیان شکل گرفت، چه گفته‌اند؟ روایت‌ها تاریخ را اساساً می‌سازند و روایت‌هایی هستند که واقعیت را می‌سازند، ولو آن چیز واقعیت نداشته باشد. یعنی روایت‌ها بسیاری از نامسانال را تبدیل به مسئله می‌کنند. برای این‌که روایت‌های زوال ساسانیان را استخراج کنیم، به افراد برجسته معاصر پرداخته‌ام؛ کسانی مثل محمدعلی اسلامی‌ندوشن، مجتبی مینوی، شاهرخ مسکوب، سید حسن تقی‌زاده، عباس زریاب خویی و حتی استاد باستانی‌پاریزی. من در صورت‌بندی‌ای که از روایت آن‌ها درباره زوال ساسانیان داشته‌اند، نتیجه‌گیری کرده‌ام. این روشی که من پیش برده‌ام بر اساس تحلیل گفتمان لا‌کالا و موف بود و پرسش اصلی این است که چرا روایت‌های متضاد از زوال ساسانیان وجود دارند؟ برخی معتقدند پس از زوال ساسانی، هویت ایرانی نابود شد و روایتی دارند با عنوان «به یغما رفتن همه‌چیز ایرانیان»؛ و برخی دیگر معتقدند این هویت ایرانی تداوم پیدا کرد. یکی از کسانی که این تر را پیش می‌برد، خاتم فرشته داووان است که کتاب «تداوم هویت ایرانی: تاب‌آوری میراث فرهنگی» از ایشان است و در مقایل بحث‌های فروپاشی ساسانیان و از بین رفتن هویت ایرانی ایستاده است و به تداوم اعتقاد دارد. به نظرم روایت درست هم همین تداوم است.

زرین‌کوب روایتش را تصحیح کرد

عبدالحسین زرین‌کوب یکی از برجسته‌ترین افرادی است که به‌عنوان نماینده گفتمان عرب‌ستیزانه که گفتمان مسلطی نیز است شناخته می‌شود. او سال ۱۳۳۰ چاب اول «دور قرن سکوت» را نوشت. زرین‌کوب آن‌جا خیلی رادیکال ظاهر شد. در چاپ دوم سال ۱۳۳۶ تجدیدنظرهایی کرد؛ به خاطر آن فضای عالم و محقق بودنش که به او اجازه نمی‌داد در روایت نادرست اول توقف کند. در هر حال، زرین‌کوب به‌عنوان آوانگارد در گفتمان عرب‌ستیزی معروف شد. نقطه مقابل او چیزی بود که من اسم آن را «گفتمان مقاومت» به تعبیر فوکویی گذاشتم‌ام؛ هر جاد قدرت هست، مقاومت هم هست. نماینده اصلی این گفتمان مقاومت، شهید مرتضی مطهری بود که کتاب معروف ایشان «خدمات متقابل ایران و اسلام» است. به نظر من این آدم‌ها با کتاب‌هایشان فقط دو نویسنده و دو کتاب نیستند، بلکه سوزه‌های اصلی دو گفتمانند که در دهه چهل و پنجاه ده‌وهایی را رقم زدند که «سرنوشت هویت ایرانیان چه شد؟» شهید مطهری هدف اصلی‌اش ارائه پاسخی به زرین‌کوب بود که همه‌چیز به یغما نرفت و اسلام و ایران با هم پدیهستان داشتند. ایشان صورت‌بندی نظری به آن معنا ارائه ندادند و انتظاری هم نبود. زرین‌کوب



هویت ایرانی را گسسته می‌دانست. او در ۲۹ سالگی «دورن سکوت» را نوشت که هم‌اکنون به بسیاری از استادان درگیر مسئله‌شناسی خوب آن هستند. زرین‌کوب «کارنامه اسلام» را در فاز دوم کار نوشت و صورت‌بندی نظری کار قبلی را درست کرد و در این کتاب دیگر قائل به حرف شهید مطهری است که هویت ایرانی از بین نرفت و حفظ شد. پیوند ایرانیّت و اسلامیت در «کارنامه اسلام» زرین‌کوب خودش را خوب نشان داد. خوانه‌خواه این دعوی نظری شکل گرفته بود.

روایت‌های اول فروپاشی و تقابلی هستند و روایت‌های دوم تعاملی. استاد ندوشن گفته‌اند که ورود اعراب و اسلام به ایران، ورود یک مهمان بوده است. در کتاب حضور ایرانیان در جهان اسلام، مقاله اول از یارشاطر است که او به این نتیجه رسیده که هویت ایرانی و هویت اسلامی اصلاً تناقضی با هم ندارند و پیوسته هستند. حضور ایران در اسلام و حضور اسلام در ایران تناقضی با هم نداشته است. این گزاره درست است، اما بحث بر سر این است که این روایت‌ها هستند که واقعیات اجتماعی را بر ساخت می‌کنند. روایت‌ها دقیقاً عکس همین چیزی است که محققان معاصر مثل یارشاطر، ندوشن، شفیعی کدکنی و باستانی‌پاریزی به آن رسیده‌اند و روایت درست را گفته‌اند. اما روایت‌هایی که بوده، واقعیت را طور دیگری رقم زده است؛ چیزی که من اسم آن را «روایت خزان و تباهی ساسانیان» یا «نظام گفتاری تباهی» گذاشتم‌ام.

روایت اول، روایت تباهی بود که فروپاشی ساسانی را شامل می‌شد و گفتمان‌های عرب‌ستیزانه‌ای که قائل به نابودی میراث ایران باستان بودند. نمایندگان اولیه این روایت، میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی بودند. من کاری با میرزا ملکم خان، عبدالرحیم طایوف تبریزی، میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله یا زین العابدین مراغه‌ای ندارم. آن دو نفر فقط نمایندگان اصلی ناسیونالیسم ایرانی از دوران پیش از مشروطه و اواخر قرن نوزدهم حتی بودند؛ یعنی هنوز بحث‌های مشروطه شکل نگرفته بود. این‌ها را به اشتباه نمایندگان مشروطه می‌داند. مثلاً خود آق‌ای کاتوزیان (کمتر)، احمد اشرف و توکلی طرقي هر موقع در مورد زمینه‌های شکل‌گیری اندیشه مشروطه بحث می‌کنند، آخوندزاده و کرمانی را از کسانی می‌دانند که زمینه‌های انقلاب مشروطه را فراهم کردند. به نظرم اندیشه و تفکر این دو نسبتی با اندیشه‌های مشروطه نداشت. مشروطه‌خواهان به دنبال تأسیس عدالتخانه بودند و آخوندزاده و کرمانی به دنبال خیلی چیزها به‌جز تأسیس عدالتخانه و عدالت خواهی. آن‌ها تنها دنبال بازسازی اندیشه‌های برگرداندن عظمت ایران باستان بودند و دائماً در حسرت آن عظمت گذشته به سر می‌بردند. پرسش عقب‌ماندگی آن‌ها و پاسخشان به همین خلاصه می‌شد.

دیگران دو چیز را دلیل عقب‌ماندگی می‌دانستند: استبداد دینی و استبداد سیاسی. هر چقدر آن‌ها ملکم خان را پیش‌فراول در آن زمانه می‌دانستند و بقیه دنباله‌رو او بودند، اما نسبتی با او در مشروطه پیدا نکردند. چون راهکار و راه‌حلی برای برن‌رفت از استبداد دینی و سیاسی طرح نکردند. آخوندزاده از تعبیر قانون یاد می‌کند اما به مذدیت و بحث‌های جمهوری نمی‌پردازد؛ ولی آدمیت تلاش کرده آن‌ها را مدنی نشان دهد که به قانون اعتقاد دارند و به دنبال اخذ مذدیت‌غربی بودند. اما در نهایت راهکاری که ارائه دادند، حسرت عظمت از دست‌رفته ایرانیان بود. اگرچه ملکم و مستشارالدوله راهکار داشتند اما این دو نفر راهکاری نداشتند. صادق هدایت هم به‌شدت متأثر از فضای عرب‌ستیزی کرمانی بود. این‌ها بن‌مایه‌های فکری ناسیونالیسم ایرانی است که در خدمت روایت فروپاشی بود.

آن‌ها مشخصاً متأثر از سر جان مالکوم بودند که کتاب «تاریخ کامل ایران» را نوشته بود؛ روایتی که می‌گفت عقب‌ماندگی ایران به خاطر ورود اعراب بود. آخوندزاده و کرمانی این را از مالکوم گرفتند. به گفته ونسسا مارتین در کتاب «ناسیونالیسم ایرانی» در دوره مشروطه اکثریت مردم ایران دیندار بودند. چطور می‌شود گفت این ناسیونالیسم ایرانی ضددینی و سکولار است؟ روایت‌هایی که می‌گویند علما در آن فضای مشروطه نقش نداشتند، در درون همان فضا شکل گرفت و این در تاریخ‌نگاری غالب است که علی‌قصری آن «روشنفکران ایران در قرن بیستم» کتاب خوبی است که علی‌قصری آن را نوشته است. او در صفحه ۳۳ و ۳۴ تعبیر جالبی دارد: «در تاریخ‌نگاری معاصر ایران، نقش علما در نهضت مشروطیت نادیده گرفته شده است، در صورتی که این خلاف واقعیات تاریخی است.» چرا این اتفاق افتاد؟ این متأثر از همان گفتار زوال است که علما را نماینده جریان تخریب و غارت تمدن ایران دانسته‌اند.

یکی از روایت‌های فروپاشی متعلق به ابراهیم پورداوود است. او اکثر کتاب‌های زرشتشیان را ترجمه کرد و به‌عنوان استاد فرهنگ ایران باستان قلم زد. هنگامی که به هندوستان رفت، پارسیان هند از او تشکر کردند و به او احترام می‌گذاشتند. روایت او می‌گوید: «دست یافتن تازیان به ایران و پیش آمدن کشتارهای سهمناک، دیگر مغول و تاخت‌وتاز تاتار موجب شد هیچ چیز در این کشور آن چنان که بود به جای نماند.» اما وقتی از محققی مثل پورداوود این‌ها را می‌خوانیم که از محققان برجسته دوران ایران باستان است و به حرف‌های او استاد می‌شود چه می‌شود که او به سمت روایت زوال و فروپاشی می‌رود؟ او می‌گوید آن تهاجم‌ها فقط ساختارهای سیاسی را از بین نبرد، بلکه تسمان لایه‌های تمدنی

مخالف سلطه عرب و حکومت سیاسی او بودند.» این تاریخ‌نگار در دوره پهلوی دوم هم متأثر از همان گفتمان زوال و فروپاشی است. خود زرین‌کوب هم وقتی در مورد نبرد قادسیه در کتاب «دفتر ایام» صحبت می‌کند اشاره می‌کند که ساسانیان مورد تهاجم قرار گرفتند و شکوه آن‌ها از دست رفت.

زوال درونی: عامل فروپاشی ساسانیان

یکی از کسانی که بخشی از صحبتش در بخش تعاملی قرار می‌گیرد و بخشی از آن نیز در بخش تقابلی، شاهرخ مسکوب است که حماسی و احساسی صحبت می‌کند و می‌گوید زلزله هویتی اتفاق افتاد که برای دور قرن ایران را در وضعیتی از زبث و کرختی روانی فرو برد. اما مسکوب جاهایی واقع بینانه‌تر می‌شود و استعاره‌هایی به کار می‌برد مثل «جنازه سنگین امپراتوری»، «آوار نظام ساسانی» که اینجا روایت او تعاملی می‌شود. او معتقد است فروپاشی ساسانیان به زوال درونی خودشان برمی‌گردد که احمد اشرف هم در این زمینه می‌گوید این موبدان زرشتستی باعث شدند ساسانیان به پایان برسند. مسکوب در کتاب «ملیت وزیان» سال ۶۹ می‌نویسد: «پس از هجوم اعراب و سقوط امپراتوری ساسانی، ما ایرانیان به مدت دو قرن در نوعی بهت روانی و کرختی و بی‌حالی روانی بودیم. بنای عظیم آن امپراتوری و به عبارت دیگر جنازه سنگینش که روی مردم ایران افتاده بود ظاهراً همه را به ستوه آورده بود.

انگار کمر ملتی زیر این بار شکسته بود، مخصوصاً که سقوط ساسانیان با لشکرکشی و هجوم قوم دیگر با دین و زبان و فرهنگی بیگانه و خشونت‌های نظامی و اجتماعی که شمرحش در تاریخ سیستان، بلخمی و... آمده، توأم بود. رابطه ملت ایران با یک نظام اجتماعی، دولتی و فرهنگی بریده شد و در نظام دولتی و اجتماعی و فرهنگی دیگری افتاد. محیط زیستش عوض شد؛ نظام اداری و مالی ساسانی مثل آوار روی سر خراب شد؛ وقتی از زیر آوار بیرون آمد هزار مشقت و خطر تازه خودش را در سرزمین غریب ناشناختی دید.» پس مسکوب هم روایت تعاملی دارد و هم روایت تقابلی. از او هم باید گذر کنیم که خیلی مفصل است تا به عباس زریاب خویی برسیم که واقع‌بینانه موضوع را می‌بیند و می‌گوید روایت‌های غالب که متکی بر منابع عرب‌محور و متکی بر گزارش‌های اخباریان است، به دلیل تباهی بر شجاعت و بی‌باکی اعراب و نیز مبالغه در برخی داستان‌ها، جنبه‌های مقاومت ایرانیان را نادیده گرفته یا به حاشیه‌راندانده. او می‌گوید ایرانی‌ها با حمله اعراب بیکار نشنستند و از خود شجاعت نشان دادند. او دارد اعاده حیثیت می‌کند و این‌ها در مقاله «بزم آورد» او آمده است. جای دیگری هم می‌گوید: «اعراب به ایران حمله کردند و آن را متصرف شدند ولی هرگز نتوانستند روح ایرانی را تسخیر کنند.» یک روایت دیگر هم روایت تقی‌زاده است که من اسم آن را روایت چندوجهی ایرانیان در نبرد قادسیه گذاشتم‌ام. خود تقی‌زاده درباره باستان‌گراها و رادیکال‌های متعصب علمای سنیگنی به کار می‌برد و می‌گوید: «تدبیر بچه‌گانه تعصبین مغرب، تمام محمد قزوینی که از تاریخ‌نگاران معاصر به روش آکادمیک مدرن بوده است هم مورد ایراد تقی‌زاده قرار گرفت که مخالف باستان‌گراها و عرب‌ستیزی بود. او از اسلام دفاع می‌کند که هویت ایرانی را به نوعی داشت تکمیل می‌کرد که یارشاطر هم این را می‌گوید که تمدن اسلامی که باعث شکوفایی هویت ایرانی شد انکارناپذیر است.

هویت ایرانی ونبرد قادسیه

بحث این بود که در پرتو نبرد قادسیه‌هویت ایرانی شکل گرفت و این نبرد یک بزنگاه تاریخی بود که سبب شد روایت‌هایی که هویت ایرانی را می‌سازند پیرامون این نبرد شکل بگیرند. دو روایت تقابلی و تعاملی در این میان داشتیم. محمدعلی اسلامی‌ندوشن یک نماینده گفتمان تعاملی است. کتاب‌ه‌های او مثل «ایران و تنهاییش»، «ایران چه حرفی برای گفتن دارد» و «ارمغان ایرانی» این روایت تعاملی را دارد به خوبی صورت‌بندی می‌کند. او نقل‌قول‌های زیادی دارد که هویت ایرانی بعد از ورود اعراب به ایران چقدر خوب توانست خودش را با اسلام تطایق دهد. او نمی‌گوید ایرانی‌ها منفعل بودند و همه‌چیز را اعراب به آن‌ها دادند؛ بلکه می‌گوید ایرانی‌ها با هوش و ذکاوتی که داشتند، توانستند از این فرصت ورود اسلام به ایران استفاده کنند و این تمدن اسلامی را با ایرانی بودن پیوند بزنند. او هیچ گزاره‌ای پیدا نمی‌کند که این دوگانه با هم سر ناسازگاری دارند.

این روایت‌های گفتمانی برساخت شده‌اند و آن‌ها را کنار می‌گذاریم و به این سوی داستان و آن چیزی که در واقعیت است می‌آییم. مانیفست اصلی که برای ما خیلی مهم است، شاهنامه است. استاد ندوشن در سال ۴۸ در کتاب «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه» روایت‌هایی می‌آورد که دولت ساسانیان در اواخر عمرش به تجمل و غرور فروفت. یعنی به هر حال دچار زوال فرهنگی شده بود. از او تفرقه و غفلت و ظلم و سودپرستی حاکمان و موبدان گفته بود که باعث انحطاط آن‌ها شد. در واقعیت تاریخی که باید به روایت‌های تعاملی ارجاع داد مدل ندوشن‌که واقعیت تاریخی را می‌گوید و باستانی‌پاریزی هم در ادامه او است، اساساً جامعه‌شناسی تاریخی هویت فرهنگی ایرانیان در واقعیت تاریخی نشان می‌دهد که بین ایرانیّت و اسلامیت در واقعیت هیچ منافات و تضادی وجود ندارد که پیوندی اجباری بخوایم میسان آن‌ها برقرار کنیم و در واقعیت تاریخی از لحاظ صورت‌بندی نظری جدایی‌ناپذیرند. به قدری این دو به هم متصل هستند که در واقعیت عینی جامعه ایران یعنی در جنگ دوازده روزه اخیر نمود یافت و کسانی که دم از ناسیونالیسم می‌زدند اینجامه از کنار گذاشتن اختلاف زدند. حالا یک بحث‌های سفسطه‌آمیزی برخی از رسانه‌ها راه انداختند مبنی بر این که ما با ایران کار داریم و نه جمهوری اسلامی ایران که به شدت تفکیکی سفسطه‌آمیز است، چون منطق عمل جمهوری اسلامی بر همین اساس است.

آن پیشینه تاریخی ایرانی‌ها که به کل تمدن چندین هزارساله ایرانی و اسلامی می‌رسد نشان می‌دهد که هویت فرهنگی ایرانیان چه بخوایم و چه نخواهیم جزء جدایی‌ناپذیر هویت ماست و منطق عمل اجتماعی سیاست‌گذاران جمهوری اسلامی شده است. رهبر انقلاب فرمودند من با شاهنامه مانوسم. یعنی ایشان علاوه بر قرآن با شاهنامه مانوس هستند و این می‌شود که در شب عاشورا «ای ایران» خوانده شود؛ یعنی بر اساس این میراث دوگانه است که «ای ایران» خوانده می‌شود. تعین هویت ایرانیان در جنگ اخیر، به پشتوانه این میراث ایرانی اسلامی است که اسرائیلی‌ها و آمریکایی‌ها این میراث را نداشته‌اند و این منحصر به ماست. من دارم ایرانی‌تایانه این را می‌گویم. بعد از این همه ماجرا، اتفاقاً باید از ساسانیان و هخامنشیان که میراث ماست دفاع کرد و این‌ها با اسلام با هم هستند. این‌ها یک بحث یک‌شبه و دوشبه نیست.



چهارشنبه ۲ مهر ۱۴۰۴



شماره ۴۵۱۳



FARHIKHTEGANDAILY.COM



FARHIKHTEGANONLINE